



اضطراب بازیکن مطرود!

نگاهی به کتاب «ترس دروازه‌بان از ضربه پنالتی» اثر پتر هاندکه

«ترس دروازه‌بان از ضربه پنالتی، داستان مرد جوانی است جداافتاده از جماعت و ناسازگار با اجتماع. او که بلوغ نام دارد، از مرگ تدریجی در دل این جامعه درک‌نشدنی و غریبه با خود، گریزان است. بلوغ در این گریز، به ویرانی خویش دست می‌یازد و کار را به جایی می‌رساند که در برابر شوت بازیکن حریف و کوفته‌شدن توپ به تور دروازه‌اش - او دروازه‌بان یک تیم فوتبال است - بی تفاوت و بی تحرک می‌ماند، تو گویی نه بازیکن که تماشاگر است، آن هم تماشاگری که نتیجه بازی برایش هیچ اهمیتی ندارد! زندگی مسیر او را به کارگری می‌کشاند و بعد هم به پرسه و ولگردی و بی‌هدفی در پیرامون شهرش که در مرز کشور اتریش واقع شده است. کار به همین جا ختم نمی‌شود و بلوغ، زنی را به قتل می‌رساند و... پتر هاندکه، نویسنده پیشرو و برجسته اتریشی و برنده نوبل ادبی ۲۰۱۹، این داستان بلند را در سال ۱۹۷۰ نوشت. همچنین در نگارش فیلم‌نامه آن با ویم وندرس، کارگردان بزرگ آلمانی، همکاری کرد. «ترس دروازه‌بان از ضربه پنالتی، را می‌توان یک اثر مدرن اکنون کلاسیک خواند. داستانی که به قول نیویورک تایمز، «شکستگی آدم‌کشی را چنان تصویر می‌کند که یادآور «بیگانه» کامو است». ترجمه فارسی این اثر بیش از بیست‌سال پیش در بازار کتاب ایران چاپخش شد، اما سال‌ها تجدیدچاپ نشد تا در شمار یکی از کتاب‌های کمیاب ادبی در کشور ما قرار گیرد. خوشبختانه اکنون دو ترجمه از آن در بازار موجود است که یکی یازنشر همان نسخه‌سال ۱۳۸۰ با عنوان «ترس دروازه‌بان از ضربه پنالتی، است که انتشارات «روزآمد، با قلم محسن جده دوست در ۱۴۴ صفحه به بازار فرستاده است و دومی، برگردان تازه‌ای به قلم کیوان خسروی با نام «دلهره دروازه‌بان هنگام ضربه پنالتی، که نشر «خوب، در ۱۱۲ صفحه منتشر ساخته است.

بخشی از کتاب را از همین ترجمه اخیر بخوانید:
دوباره از خواب پرید، حتما پیش از آن اندکی به خواب‌رفته بود طی اولین لحظات بیداری، به نظرش آمد که از خودش بیرون افتاده. دید روی تختی دراز کشیده. با خود فکر کرد، «علیل!» یک زانده! متوجه خودش شد و بعد انگار به یک باره فرو ریخت. دیگر برجا و برقرار نبود. آرام هم اگر می‌لمید، ادا و اطواری بیش نبود. چه زننده و عریان لمیده بود به زمین، چنان که یارای گریز نداشت از تنها تصویری که شاید خود را شبیه به آن می‌دانست. چنان که آنجا لمیده بود، چیزی بود و فوج، هرزه و نه برجای، چیزی به کلی تهوع‌آور با خود اندیشید دفنش کن ممنوع کن و پایشان بده!»



وزارت ارشاد

نمایشگاه کتاب فرانکفورت را تحریم کرد



معاون امور فرهنگی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی درباره حضور ایران در هفتادوپنجمین نمایشگاه کتاب فرانکفورت گفت: امسال به دلیل رفتار غیرمسئولانه برگزارکنندگان نمایشگاه کتاب فرانکفورت در این نمایشگاه شرکت نخواهیم کرد. یاسر احمدوند، در گفت‌وگو با اینبا اظهار کرد: سال گذشته مسئولان نمایشگاه کتاب فرانکفورت، یک‌جانبه پیشنهاد جابه‌جایی محل غرفه ایران در این نمایشگاه را دادند و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران نپذیرفت و در نمایشگاه شرکت نکرد. امسال نیز به دلیل اینکه مطمئن نبودیم این رفتار از سوی مسئولان نمایشگاه تکرار خواهد شد یا خیر در این نمایشگاه شرکت نخواهیم کرد.

او افزود: سال گذشته به تصمیم نمایشگاه کتاب فرانکفورت اعتراض کردیم و پاسخ کتبی مسئولان این نمایشگاه این بود که «از فعالیت و اعتراضات ایران حمایت می‌کنیم». در واقع موضع‌گیری سیاسی در این کار داشتند و اعلام کردند که امنیت غرفه را نیز نمی‌توانیم تضمین کنیم، به هر حال رفتار غیرمعارف و غیرحرفه‌ای آن‌ها زمینه تجدیدنظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای شرکت در نمایشگاه را موجب شد.

زین‌قنبر

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

- ناوبراسته ✖**
- اواهرکارهای تهران برای رسیدن به یک دنیای عاری از سلاح‌هسته‌ای را تشریح کرد.**
- ویراسته ✔**

اواهرکارهای تهران برای رسیدن به دنیایی عاری از سلاح هسته‌ای را تشریح کرد.

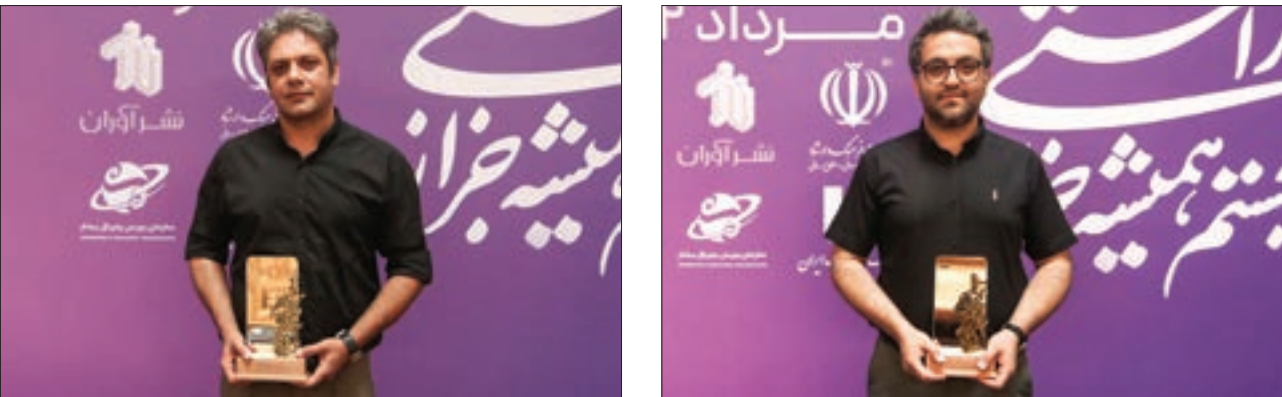
📖 نکته

کاربرد کلیشه‌ای «یک به تقلید از زبان انگلیسی در زبان فارسی رواج یافته است که باید از کار بست آن به‌ویژه میم.

#زین-قنبرپارسی

خبرنگار و گرافیس‌ت شهرآرآر بر سکوی برترین‌های بیست‌ویکمین دوره جشنواره ملی رسانه‌های ایران ایستادن

درخشش شهرآرآر در جشنواره ملی رسانه‌های کشور



● صفحه‌های درخشان «عیدگاه» احسان رضایی، گرافیس‌ت و صفحه‌آرای باسابقه روزنامه شهرآرآر نیز برای صفحه‌آرایی ویژه‌نامه‌ای با عنوان «عیدگاه، که در اسفند ۱۴۰۱ منتشر شد، عنوان برگزیده سطح استانی این دوره از جشنواره ملی رسانه‌های کشور را کسب کرد.

همچنین آریتا حسین زاده و مهدی قرآنی ۲ خبرنگار دیگر شهرآرآر، در بخش تیترو گزارش در سطح استانی نامزد شده بودند.

از شهروندان وقتی آن‌ها را در ایستگاه‌هایشان در حال فعالیت‌هایی مانند والیبال و پینگ‌پنگ می‌بینند گمان می‌کنند کار آن‌ها به اصطلاح «بخور و بخواب، است. در صورتی که آتش‌نشانان ایستگاه ۵۳ آتش‌نشانی مشهد در همان یک روز (هفدهم خرداد ماه ۱۴۰۲) که خبرنگار شهرآرآر با آن‌ها همراه بوده، ۹۶ حادثه شامل امداد ونجات، اطافی حریق و بازدید و پیشگیری را پوشش دادند. این گزارش گوشه‌ای از سختی‌های این حرفه مهم است.

● ماجرای ایستگاه پنجاه و سوم «مردان پولادین در ایستگاه پنجاه‌وسوم» نیز گزارشی مکتوب است از تجربه یک روز همراهی مهدی قرآنی، خبرنگار شهرآرآر با نیروهای آتش‌نشانی مشهد در دمای ۴۰درجه.دقایق درکار آتش‌نشانان حیاتی است و آن‌ها در هر شرایطی، چه گرمای ۴۰درجه بالای صفر و چه سرمای ۲۰درجه زیر صفر باید در کمترین زمان ممکن خودشان را به محل حادثه برسانند. یکی از دلخوری‌های آتش‌نشانان این است که برخی

بازخوانی اشعار صحن وسرای حرم رضوی (۱۴)

دو گونه عمر به او داده است بارخدای

بامدادانی که عصازنان به سوی بارگاه امام رضا^(ع) می‌شتافته‌است، این قصیده جوان شروانی را زمزمه می‌کرده است که او در بازگشت از سفر حج سروده بوده است و تحت عنوان «صفتِ خاک شریف که از بالین مقدس خاتمِ التَّبیَّین، محمد^(ص)، آورده بود، و بیان فضائل و علؤ همّت خود» به دست ما رسیده است. «صبح وارم کافتابی در نهان آورده‌ام/ آفتابیم کز دم عیسی نشان آورده‌ام// [...] این همه می‌گویمت “آورده‌ام” باری پیرس/ تا چه گنج است و چه گوهر کاین فتوح/ در فلان مدت ز درگاه فلان آورده‌ام// تو نهرسی من بگویم نَر کسی دزدیده‌ام/ کز در شاهنشهی گنج روان آورده‌ام// یعنی امسال از سر بالین پاک مصطفی/ خاک مشک‌آلود بهر جرز جان آورده‌ام/ خاک بالین رسول‌الله همه جرز شفاست/ جرز شافی بهر جان ناتوان آورده‌ام».

خاقانی که دو بار به حج رفته بود چامه‌های درخشانی در مدح پیامبر اسلام پدید آورده است که آنچه آمد تنها یک نمونه از آن هاست. این قصیده به این دو بیت اختتام می‌یابد که «هرچه دارم تو خشک من همه انعام است/ کاین گلاب و گل همه زان گلستان آورده‌ام// و سلیمان است و من مورم به یادش زنده‌ام/ زنده‌ماند آن کز او این داستان آورده‌ام». اینجا، مرجع ضمایر خاقانی «حضرت خاقان اکبر اُخْستِبان، است که از ۵۲۹ تا ۵۷۶ هجری قمری شروانشاه و حاکم نواحی آذربایجان بود. اما کمال که قصیده خود را با بیت «هرچه ...» (البته با کمی دستکاری) به انجام رسانده است امام‌هشتم را منظور داشته‌است. سروده‌او، اگرچه با تغییرات و تفاوت‌هایی بر آن در صحن جمهوری نقش بسته است، همچنان ترونازه است و رنگ به رخسار چوب‌های خشک مرده می‌آورد. چنان که محمدجعفر یاحقی نوشته‌است، «ذهن کمال جوی کمال [...]، در پرتو طبع عیارصفت و پهلوان خوی او، با “بافته‌های رنج” درآمیخته‌واغلب “خلهٔ تنیده ز دل بافته ز جان” را تشکیل داده‌است که هیچ‌گاه‌آواز آن کاسد و بی‌رونی نخواهد شد.». نیز، همچنان که محمدرضا شفیعی کدکنی درباره کمال سروده است: «مرا عقیده بُود کاو هزار سال فزون/ جهان سپرده و از آفت زوال بری است// دو گونه عمر به او داده است بارخدای/ یکی از آنکه به روزان و ماهیان سپری است// دیگری آنکه بُود هرگز و جاویدان/ از آنکه سخت گرهِ خورده با زبان دری است.».

منابع:

افضل‌الدین بدیل بن علی نجار خاقانی شروانی (۵۲۰-۵۹۵ هجری قمری)، «دیوان خاقانی شروانی». به‌کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: انتشارات زوار. ج. ۹. ۱۳۸۸.
بینا، یوسف [گردآوری و گزینش و ویرایش] (۱۹۳۲)، «کمال شعر: احمدکمال پور». مشهد: انتشارات سپیده‌باوران.



در شب تیره یاد روز وصال / روشنی بخش محفل است مرا// بی تو بر هرچه دیده باز کنم/ در نظر نقش باطل است مرا// شگوه از مردم زمانه خطاست/ مردم دیده افتال است مرا// ره به کوی تو کی توانم بُرد؟ پای آغید در گل است مرا// مرو ای در دلم نشسته مرو/ زندگی بی تو مشکل است مرا// نکتم دیگر آرزوی بهشت/ تا به کوی تو منزل است مرا// گر به گردآپ غم درافتادم/ دامن صبرٔ ساحل است مرا».

شاید آن قصیده رضوی کمال را نیز همین شور و حالٔ برگزیده و به حرم علی بن موسی الرضا^(ع) راه داده است. آن شعر را به این دلیل در یادداشت پیشین آوردیم که مخاطب ناآشنا، بی‌آنکه از سرگذشت تأثیربرانگیز شاعر متأثر شود، از خود شعر حظ ببرد. آن چامه، درست مانند چامه خاقانی شروانی، یکی دیگر از آن چامه‌سرایان بزرگ، که کمال در سرودن شعر خود به آن نظر داشته است. از دل برآمده است و لاجرم بر دل هم می‌نشیند. پیر خراسانی که ۲۳ شهریور ۱۳۷۹ در دل خاک جای گرفت، شاید یکی از همان

ندارد و ای بسا که در شور و حال از آن‌ها – حتی از حمیدی نیز-برتر باشد. (اینجا، یادآور می‌شوم که کمالٔ باستانی کار بزرگی هم بوده است، و این امر قطعاً در نفوذ و گیرایی افزون سروده‌های او نقش داشته‌است.) شاید اگر چندبیتی از چامه‌های او را بخوانید، در این باب با من هم‌داستان شوید: «هرچند که خود ز اهل بازارم/ باله که از این محیط بیزارم// عمری است در این فضای جان فرسا/ برخاسته صد بلا به پیکارم// گویی نشنید ناله‌ام هرگز/ در سینه شکست ناله زارم// در سنگ‌دلان نمی‌کند تأثیر/ او من و ناله شُرّبارم// گویی یاسین به گوش خر خواندم/ زان‌روی اثر نداشت گفتارم// [...] من کارگرم مریس است این فخر/ از رنج تن است کم و بسیارم// پاپوش برای کس نمی‌دوزم/ گر کش‌گری است حرفه و کارم// من کارگرم از آن نمی‌آید/ از حرفه و کارخویشتن عارم». یا این غزل را مرور کنید: «تا که نقش تو در دل است مرا/ کام دل از تو حاصل است مرا// نه ز دل می‌روی نه از نظرم/ دیده‌آینه دل است مرا// بی تو هرجا به هرچه می‌نگرم/ روی تو در مقابل است مرا//

علی باقریان

قصیده‌ای که در یادداشت پیشین به آن پرداختم (= «ای مرا آرامش جان زی تو جان آورده‌ام»)، چنان که آمد، از احمد کمال پور است. احمد

کمال پور سال ۱۲۹۷ در مشهد دیده به جهان گشود. آن‌طور که خودش نوشته است، به‌رسم آن روزها، در مکتب، «گلستان» و «بوستان»، و «حافظ» خواند و سپس تحصیلات خود را تا پایه ششم ادامه داد، اما، از آنجا که پدر را از دست داد و تحت سرپرستی دایی خود قرار گرفت، مجبور شد دنبال کار برود، چنان‌که ۲۵ سالی به‌کفاشی پرداخت و پس از آن تقریباً همین اندازه هم در کارخانه قند خدمت کرد. با این همه، کمال پور هرگز از شعر غافل نماند تا سرانجام خود نیز شاعری نامی شد: او که در همان ایام کودکی به‌اصرار پدر و برای او «شاهنامه» می‌خواند، بعدها، با ناصرخسرو و مسعود سعد و انوری دمخور شد و زیر دست دایی خود که شاعر و نقاش هم بود، متأثر از او (که سال ۱۲۳۳ در دختر خود رانیز به عقد خواهرزاده‌اش درآورده بود) و البته پس از آنکه پایش به انجمن‌های ادبی باز شد، سال ۱۳۲۵، آگاهانه شاعری پیشه کرد. کمال پور که «کمال» را تخلص خود برگزیده بود پیش از آن نیز شعر می‌ساخت، اما به تفتن، مثلاً برای مجالس سوگواری، پس از آشنایی با عبدالعلی نگارنده (۱۲۷۸-۱۳۴۶) و غلامرضا قدسی (۱۳۰۴-۱۳۶۸)، گویندگان و انجمن‌داران نامی زمان، بود که او رسماً به حلقه شاعران پیوست.

کمال، باز همچنان که خودش گفته است، با شعر نو که کم‌کم داشت جامی افتاد و خریدار پیدا می‌کرد نتوان انسی نداشت و بیشتر به انواع و قالب‌های سنتی و از بین همان‌ها نیز بیشتر به قصیده‌متماایل بود. همان‌طور که می‌دانیم، چامه‌سرایان بزرگ فارسی، اغلب، از سده‌های چهارم و پنجم و ششم‌اند. جز کسانی که از ایشان نام بردم، رودکی و فرخی و منوچهری و سنایی هم از قصیده‌گویان برجسته این دوران و البته همه اداوار شعر فارسی به‌شمار می‌آیند. در ایام فرمانروایی قاجاریان، دوباره قصیده روایی یافت و قصیده‌سرایان خوبی ظهور کردند، اما سلطنت پهلوی با برافتادن شعر مدحی و منصب‌الملک‌العبادی همراه شد که نمایندگان شاخص آن چامه‌سرایان بودند. در این وضع، کسانی که همچنان دل در گرو چامه‌سرایی داشتند بیشتر به سرودن قصایدی در وصف ویند و حسب‌حال پرداختند، موضوع‌هایی که از همان آغاز قصیده‌سرایی فارسی هم محل توجه شاعران بود و باعث خلق چامه‌هایی مؤثرتر و دل‌نشین‌تر می‌شد. در عصر ما، محمدتقی بهار در این فن پیش و بیش از دیگران بود. پس از او، بایست مهدی حمیدی شیرازی را یاد کرد. از این‌ها که بگذریم، بی‌گمان، کمال از دیگر قصیده‌پردازان معاصر هیچ کم